

تاسم ۸ گیتس

آره! نه

(شاید...)



شروع کتاب:
کالی پیزه‌های بامزه
و نقاشی‌های باحال



چاپ
چهارم



نویسنده و
تصویرگر:
لیر بلشون

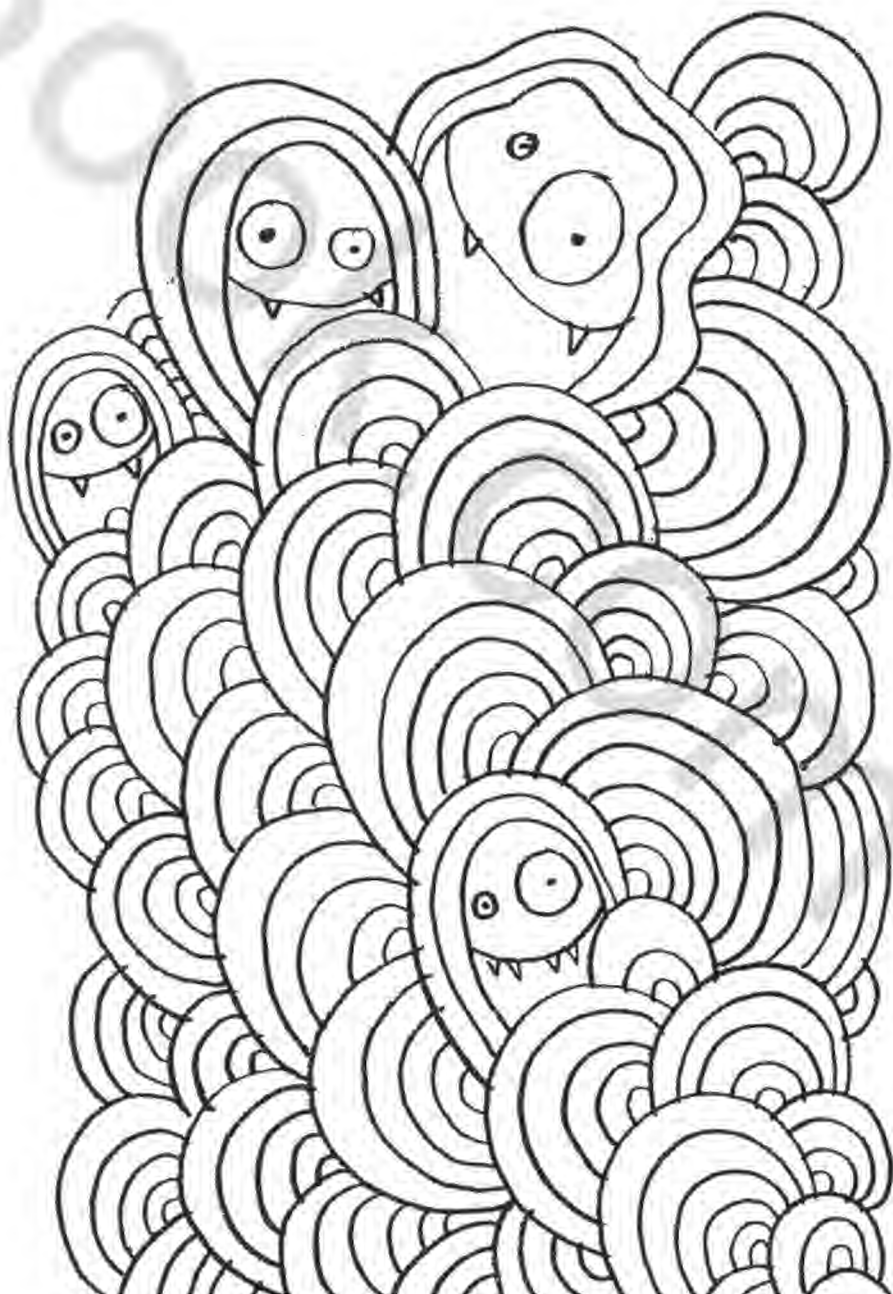
مترجم:
پلرنگ رجبی



حشره تعدادش را حفظ می کند.



من که مشغول کارم.



من معمولاً توی تصمیم گرفتن خیلی واردم،
پانهوس وقتی پای خوردنی وسط باشد.



اها امروز صبح تصمیم گیری یک کم سخت بود، بیشتر به خاطر اینکه
مامان بزرگ ماویس دیروز سرزده آمد خانه مان،

همراه یک مقدار **فرت و پرت**



یک **پُستِه** ی کوچک پُراز


جورواجور صبحانه گاه




نودنِ مایبواب من است.

ممنون مامان بزرگ!




چیزهای دیگری هم همراه خودش آورده بود که خیلی خوشمزه به نظر نمی آمدند.  مثلاً دوتا بسته

پاپونگ دریاپیچ و چیپس با طعم  پوپ

و یک  شیشه پُر از مواد غذایی غرق در شیره.






 ماما بزرگ بهم گفت: «هی یادم می ره چیپس لای دندون های

بابا بزرگتون گیر می کنه.»  - 


(یک جوری این را گفت انگار من خیلی مشتاقم بدانم.)



وقتی هم داشت چیپس ها را بهم می داد، گفت: «برای همین فکر کنم

احتمالاً  از این ها هم خوشیت بیاد کام.» 

خیلی زیاد سعی کردم قیافه ام 

شبيه « قوق عالم به هم می نوره!» نشود.

عوضش به ماما بزرگ گفتم بهتر است چیپس ها را بدهد  دلیا.

 چون که  این طعمه!

مامان بزرگ گفت من خیلی برادرِ بافکری‌ام 😊 و من هم

گفتم بله همین طور است. 😊 راست می‌گفت.

ماجرای **توپ** نتیجه داد، چون الان دیگر این قضیه‌ی بافکر بودن

رسماً تأیید شده است: **پرشتوک مال من است.**



نصیبِ دلِیا می‌شود، **پیس‌ها**

و مامان و بابا هم می‌توانند موادِ غرق در شیره را بخورند.



پرشتوک‌ها را ته‌ته گنجه‌ی آشپزخانه قایم کردم تا

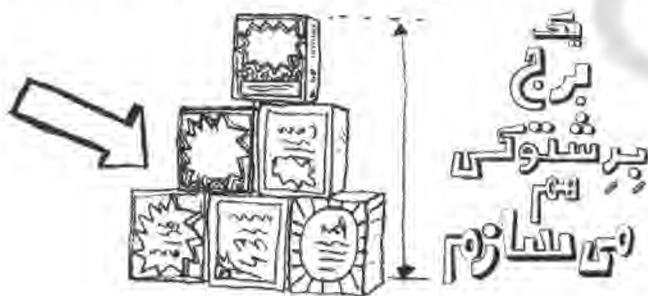
مطمئن باشم کسی قبلِ **هرن** 😊 خودش را به پرشتوک مهمان نمی‌کند.

برای همین هم امروز صبح خوشحال و سحرخیز آمده‌ام طبقه‌ی

پایین و دارم بسته‌های جورواجور پرشتوک را **نگاه می‌کنم**.

ولی نمی‌توانم تصمیم بگیرم که کدامشان را اول بخورم. پلاستیکی

را که دور بسته‌شان پیچیده، می‌کنم و همان طور که دارم فکر می‌کنم،



آخرش تصمیمم را می‌گیرم ... **شکایتی‌ها!**

اما تا می‌خواهم بسته‌اش را بردارم ...

یکهو سر و کلاه

دلیا پیرامی شود و

برشتو کم را
می قاپد!

هان؟!



«اگه اشکالی نداره من این رو می خورم.»



قهرمان‌ها

پایه‌سی وقت‌ها تصمیم گرفتن خیلی

راحت نیست. پایه‌سوس وقت‌هایی

که خواهر بد اخلاقم دل‌یا یک جور ته‌ریز آمیزی می‌آید

سروقتم. حرف نزن، کارت رو بکن!

مامان عزمش را جزم کرده کل خانه راه‌رتب کند.

می‌گوید اگر نمی‌توانم تصمیم بگیرم چه چیزهایی را

رد کنم بروند، خودش جایم تصمیم می‌گیرد.

فایده می‌شود ها!

خوشبختانه تقاب‌پوی برای نجاتم سر می‌رسند

تقاب‌پوی

(بیش‌تر از یک بار هم).

98!!

برشتوک



سید زبیدی سرخ‌گروه

مال من نیست!

ای این جاست!

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

www.hoopa.ir

copyright

با رعایت قانون کپی‌رایت

هوپا Hoopa



9 786008 655176



هاها!

مسابقه توپ‌های پهنتر!

